

دکتر حبیب لوی، مظہری از یہودیت

بنیاد فرهنگی حبیب لوی؛

با عرض سلام و اظہار ارادت و شادباش به مناسبت روش
ہشانہ... امیدوارم در راہی کہ در پیش دارید پیش از پیش موفق و مؤید
باشید.

مادری ہستم کہ چہار فرزند پسر دارم. بہ ترتیب ۲۸ سالہ کہ در ایالت
Iowa رزیدنت جراحی سر و گردن است. ۲۴ سالہ دانشجوی سال اول
دانشکدہ پزشکی انشتین نیویورک، سومی و چہارمی ۱۶ و ۱۴ سالہ کہ
در یشیوای تورا آکادمی نیوجرسی کہ خودمان ہم ساکن ہستیم تحصیل
می کنند. چندی پیش مجلہ وزین شوفاہ شماره ۲۴۳ را مطالعہ می کردم.
اولین قسمتی کہ ہمیشہ از ہمہ قسمتہا برایم ارزشمندتر است صفحہ
خاطرات دکتر حبیب لوی است کہ با شوق و ولع خاصی آنرا مطالعہ
می کنم... از آنجا کہ امکان دور ہم بودن ہمیشہ وجود ندارد می خواستم
در وقت مناسبی کہ با ہم ہستیم آنرا برای پسرانم بخوانم و در تعطیلات
اخیر بہ این ہدف نائل شدم. مطمئن ہستم اگر سالیان متوالی آنہا را
تحت تعلیمات مذہبی قرار می دادند بہ اندازہ این مقالہ مؤثر نبود. البتہ
آنہا سواد فارسی دارند اما خواندن در جمع تأثیرش بیشتر است.
بہ روح پرفتوح آن رادمرد درود می فرستم و از خداوند متعال
موفقیت شما را در پی گیری راہ ایشان آرزو مندم. در ضمن استدعا دارم
راہنمائی بفرمائید چگونہ می توانم کتاب پُر بار «خاطرات من» بہ قلم
دکتر حبیب لوی را تہیہ کنم. از لطفی کہ می فرمائید بی نہایت
سپاسگزارم.

منیژہ لاویان

۹/۲۱/۰۱

از آن روز کہ خاطرات دکتر حبیب لوی را در شوفاہ نیویورک بہ دست چاپ

سپردیم تا به امروز که زمانی نزدیک به دو سال و نیم را در بر می‌گیرد کسان بسیاری از طریق نامه، تلفن، «ای‌میل» و یا به طور حضوری چاپ و انتشار این کتاب را خواستار شده‌اند. نامه‌پر احساس بالا که از مادری با چهار فرزند تحصیلکرده به دست ما رسیده فقط نمونه‌ای از اینگونه خواسته‌های لطف آمیز است. چنین توجه گسترده‌ای نشان از آن دارد که پدران و مادران به مدد اینگونه مدارک و شواهد می‌خواهند از یک سو پیوند خویش را با گذشته بریده خود و از سوی دیگر پیوستگی شان را با فرزندان خویش که سیلاب فرهنگ غرب آنان را به سوی جدائی می‌کشاند حفظ کنند. اما در پس این شور و علاقه و محبت خوانندگان «خاطرات من» انگیزه‌ای نهفته که از عشق به یهودیت سرچشمه می‌گیرد. زندگی حبیب لوی بازتابی از زندگی قوم یهود است. با همان محرومیت‌ها، امیدها، تلاش‌ها، غم‌ها و شادی‌هایش.

روزی که «حبیب» در گتوی تهران معروف به «محلّه جهودها» دیده به دنیا گشود در حدود ۲۷۰۰ سال از دوران گالوت می‌گذشت. در این دوران بسیار طولانی، جز ایامی کوتاه و زودگذر، یهودیان دائم با فقر و چپاول و محدودیت و کشتار و زور و تحقیر روبرو بودند. اما با وجود تمام محنت‌ها و سختی‌های جانگدازی که گوشه‌ای از آنها می‌توانست قوم و قبیله‌ای را یکجا از پای در آورد، یهودیان در پرتو ایمان به یهودیت و قوانین حضرت موسی که بر پایه اخلاقیات و پرهیز از خرافات بنا شده، ایمان خود را از دست نمی‌دادند و در میان توفان ترس و وحشت تخته پاره‌های امید را رها نمی‌کردند. حبیب از همان اوان کودکی که شاهد نگرانی و دلهره پدر و مادر خود بود در برابر پرسشی بزرگ قرار گرفت: «چرا باید چنین باشد؟»

یک روز در سن سه چهار سالگی دست در دست پدر از بازارچه عبور میکرد. چشمش به عرق چین رنگین زیبائی افتاد. از پدر خواست آنرا برایش بخرد. پدر که محیط مسموم تعصب را می‌شناخت سعی کرد او را منصرف کند. حبیب اصرار کرد. پدر او را کنار کشید. حبیب در تمنای کودکانه‌اش پافشارد و پدر تسلیم شد. اما به محض آنکه عرق چین را بر سر گذاشت و پیروزمندانه و شادمانه خندید

آخوندی که از آنجا می‌گذشت با پنجه بر سر او کوبید. عرق چین را از سر او برداشت و گفت: «کی به تو بچه جهود اجازه داده کلاه نو بر سر بگذاری؟» و کلاه را دزدید و برد. حبیب مات و مبهوت به پدر نگریست. مثل اینکه می‌خواست بگوید: «پدر! حق با تو بود. اما چرا حق با تو بود؟ چرا؟» و اشک در دیدگانش حلقه زد. پدر که خود از درون می‌سوخت او را با خنده‌ای پر درد بوسید. دستش را محکم تر گرفت و خاموش و آرام، با قدمهایی تندتر از آن مهلکه دور شد.

حبیب در آغاز زندگی‌اش، آتش سوزنده و پرگداز تعصب را با همین رویداد تلخ تا اعماق استخوانش حس کرد. در محیط خفقان‌آور و هولناکِ اواخر دوران قاجار، نه حبیب خردسال و نه همسالان او و نه خانواده بزرگ یهودیان گتو، چه در پایتخت و چه در شهرستانها، هیچگونه تحرکی نداشتند. از حقوق طبیعی محروم بودند و از کوچکترین پیشرفت محروم‌تر. اما همین که به همراه استبداد رو به سقوط و تزلزل حکومت ستمگرانه آخوندها اندک نسیم آزادی در ایران وزیدن گرفت و مدرسه آلیانس در تهران تأسیس گردید، حبیب به تحصیل و تحقیق روی برد و هنوز بیش از بیست و یک بهار از عمر او نمی‌گذشت که دندانپزشک و ویژه رضاشاه شد.

زندگی دکتر حبیب لوی، همان بچه محله‌ای که با گذشت اندکی بیش از دو دهه به مقامی بزرگ رسیده بود نموداری از زندگی قوم یهود است. و نشانگر آنکه هر گاه یهودی در غار تعصب گرفتار آمده قومی ذلیل شناخته شده و هر زمان که آزاد زیسته در پیشرفت تمدن بشریت نقش ساز بوده. باید چشم به راه روزی بود که دنیا به این واقعیت بزرگ پی ببرد و با پشیمانی و سرافکنندگی در برابر خدمات انسان دوستانه قوم یهود سر تعظیم فرود آورد و با فراهم کردن آزادی‌های هر چه بیشتر برای این قوم از میل و استعداد افراد آن در خدمت به دنیا بهره‌مندتر گردد.

دکتر حبیب لوی، به عنوان مظهري از یهودیت، بغض و کینه و دشمنی نمی‌شناخت و چون خالصانه مخلصانه از تعالیم حضرت موسی پیروی میکرد دوستدار هم‌نوعش بود. پدر بزرگ نیکوکار او را، آخوندی فتنه‌جو موسوم به سید ریحان‌الله به کشتن داد. عزرا یعقوب، این مرد خیر و مردم دوست در محله

کنیسا و مکتب ساخته بود، آب انبار بزرگ ساخته بود و به همه نیازمندان به ویژه جوانان مدد میرساند. او در یک صبحگاه به قصد خرید نان، از نزدیک خانه سید ریحان الله می گذشت. زمستان یخبندانی بود و برف سنگینی باریده بود. سید او را صدا کرد و با بی احترامی از وی خواست پشت بام خانه اش را برف روئی کند. عزرا یعقوب که از سرما خوردگی در رنج بود هر چه کرد که آخوند شرور را متقاعد کند و پول چند کارگر را از جیب خودش بدهد نشد. آن مرد محترم یهودی پس از چند ساعت به خانه برگشت، بر تخت بیماری افتاد و مدتی بعد بر اثر بیماری سینه پهلو در سن چهل سالگی جان سپرد.

در ایران بیماری سینه پهلو از امراضی بود که هر سال تلفات فراوانی داشت و شاید به نسبت جمعیت در برابر هر یهودی بیش از هزار مسلمان در سراسر کشور از این بیماری در می گذشتند. دکتر حبیب لوی سالها بعد، زمانی که بزرگترین شرکت داروئی در خاورمیانه را بوجود آورد، با تولید داروئی که به سادگی سینه پهلو یا ذات الریه را درمان می نمود جان گروه بزرگی از مردم ایران را از مرگ نجات داد. و این یکی دیگر از خصوصیات جوانمردانه است که موجب می شود دکتر حبیب لوی را به عنوان نمونه مجسم یهودیت بشناسیم. او به عنوان یک یهودی، ممنوع خود را صرف نظر از رنگ و نژاد و مذهب و ملیت دوست می داشت و فرمان الهی «انتقامجو مباش» را از جان و دل پذیرا بود.

عشق او به اسرائیل آتشین بود. در همان دوران جوانی که برای تحصیل در پاریس می زیست با جنبش صیونیسیم آشنا شد و ندای هر متصل را در مورد داشتن وطن ملی برای یهودیان شنید و پای بند آن گردید. او فدائی اسرائیل بود و پیش از استقلال قریب بیست بار در ایامی که هنوز هواپیمای مسافربری در کار نبود به این دیار سفر کرد.

جنبه ای دیگر از یهودیت که وی سخت در آن کوشا بود «تاریخ یهود» بود. او به عنوان معلم یهودیت می دانست که تاریخ در یهودیت اهمیتی بسزا دارد و آنکه از گذشته اش نا آگاه باشد چون درختی بی ریشه می ماند. از همین روی قریب پنجاه سال در زمینه تاریخ یهودیان ایران تحقیق و مطالعه کرد تا توانست اثری کلاسیک

در سه جلد بوجود آورد. سازمانی که پس از درگذشت او و به منظور گسترش ایده‌ها و آرمانهایش در زمینه مبارزه با انتی سمیتیسم، به نام «بنیاد فرهنگی و آموزشی حبیب لوی» بنیان یافت کتاب «تاریخ یهود» او را تلخیص و به زبان انگلیسی و فارسی منتشر کرد. دانشگاه معتبر UCLA به افتخار او درسی را در موضوع فرهنگ و تاریخ یهود ایران و فارسیهود به نام وی تأسیس و نام این مرد بزرگوار را در محافل آکادمیک جاودان نمود.

دکتر حبیب لوی در طول زندگی پر ماجرای خود پاسخ «چرا»ی دوران کودکی خود را یافته بود: یهودی اگر در محیط تاریک تعصب بسر برد با ذلت و مذلت روبروست و اگر استقلال و آزادی داشته باشد مشعلی است فروزان، خادمی است فروتن در راه بشریت و مظهریست از انسانیت.

فرزندان زنده نام دکتر حبیب لوی

لس آنجلس - جولای ۲۰۰۲